

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۷	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۱۳
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مقدمه چهارم: تفاوت امارات و اصول و سبب تقدم امارات				
عنوان ۴	نظریه مختار: ترتب ذاتی و ثبوتی میان امارات و اصول				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

محور بنیادین این درس تبیین مسلک مختار در وجه فارق میان امارات و اصول بر پایه ترتب ذاتی، عقلی و ثبوتی بود. در این دیدگاه، تمایز میان امارات و اصول نیازمند تکلفات اثباتی نظیر حکومت و ورود نیست، بلکه ناشی از سلسله مراتب تکوینی و عقلایی احراز واقع است؛ بدین ترتیب که در مرحله نخست، عقل انسان را ملزم به عمل بر طبق علم و قطع می‌داند که انگیزش مولا نیز بر آن تثبیت یافته و نهی از آن محال است؛ در مرحله دوم، با انسداد طریق علم، نوبت به کاشف‌های ظنی و امارات می‌رسد که احتمال دستیابی به واقع در آنها کثیر یا اکثری است؛ و در مرحله سوم، در فرض فقدان علم و اماره، مولا جهت صیانت از اغراض خویش وظیفه عملیه را با جعل اصل احتیاط در اغراض خطیر و غیرقابل تفویت، یا جعل اصل برائت در اغراض تسهیلی و تفویت‌پذیر مشخص می‌سازد.

در این درس بیان گردید که دو ثمره مهم اصولی، یعنی تقدم امارات بر اصول و حجیت مثبتات امارات، هر دو متفرع بر همین ترتب ذاتی عقلی در مقام ثبوت هستند. در نهایت، در پاسخ به منشأ تقدم ظن معتبر بر ظن غیرمعتبر تصریح شد که این تمایز در رتبه متأخر با دخالت تشریعی شارع بر پایه ترجیح قوت احتمال و محتمل (نظریه تراحم حفظی استاد شهید صدر رحمته الله) سامان می‌یابد؛ بنابراین نظریات بزرگان باطل نبوده بلکه شاخه‌هایی برخاسته از همین ترتب اصیل عقلی به شمار می‌آیند.

مرور درس پیشین

پیشتر بیان شد که در تبیین فارق میان امارات و اصول عملیه، دو مسلک اساسی وجود دارد: نخست، «مسلک اثباتی» که رویکرد مرحوم شیخ انصاری رحمته الله علیه و مدرسه اصولی ایشان است؛ دوم، «مسلک ثبوتی». در مسلک ثبوتی نیز دو روش یا دو نظریه قابل طرح است: روش نخست، نظریه استاد شهید، مرحوم آیت الله صدر رحمته الله علیه بود که توضیح و بررسی آن گذشت؛ روش دیگر، نظریه ای است که روش اصح، اقوی و مختار در بیان فارق میان امارات و اصول به شمار می آید.

نظریه مختار: ترتب ذاتی و ثبوتی میان امارات و اصول

چکیده روش مختار

در ابتدا چکیده مدعا بیان می شود و سپس به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت: اساساً رابطه میان امارات و اصول در مقام ثبوت، رابطه ای ترتبی است؛ بدین معنا که یک ترتب ذاتی میان امارات و اصول عملیه حاکم است؛ از این رو، فارق حقیقی میان امارات و اصول نیز فارقی ثبوتی به شمار می آید.

برای نمونه، عمل به علم و قطع، ذاتاً بر عمل به اماره مقدم است؛ زیرا تا زمانی که قطع و علم وجدانی وجود دارد، هیچ عاقلی به سراغ اماره که طریقی ظنی است نمی رود. حال اگر دسترسی به علم و قطع مسدود گردید، طبیعتاً و به حکم عقل، راهی که پیش روی انسان قرار می گیرد، بهره گیری از کشف ظنی است؛ بنابراین رجوع به اماره ظنیه، عقلاً مترتب بر عدم امکان گزینه نخست (علم) است. این قاعده حتی فراتر از احکام شرعیه، در اغراض عرفیه خود انسان نیز جاری است؛ بدین صورت که اگر انسان به واقع علم نیابد، ناگزیر به سراغ ظن و کشف ظنی می رود.

در اغراض شرعیه نیز از آنجا که مولا باید وظیفه مکلف را معین سازد، چنانچه طریق ظنی نیز برای مکلف حاصل نشود، مولا برای رفع بلا تکلیفی چه باید بکند؟ در اینجا ناگزیر باید تکلیف عملی مکلف را مشخص نماید؛ و در این رتبه است که نوبت به جریان اصل عملی می رسد تا وظیفه عملیه مکلف را معین سازد.

این رتبه نیز نسبت به طریق اول (علم) و طریق دوم (اماره ظنیه)، دارای ترتب ذاتی است. این ترتب، ترتبی ذاتی و عقلی است و نه ناشی از جعل شارع؛ بدین معنا که عقلاً می بایست چنین ترتبی حاکم باشد و گریزی از آن نیست.

بنابراین، نسبت میان این مراتب، نسبتی ترتبی است، نه آنکه بر پایه حکومت یا ورود و عناوینی از این قبیل - که در کلمات بزرگان اصولی آمده است - استوار باشد. شاهد بر این مدعا آن است که در اغراض عقلائیه و عرفیه عقلاً نیز دقیقاً همین سلوک جریان دارد، درحالی که در محیط عرف و عقلاً، مفاهیمی چون حکومت و ورود مطرح نیست.

چکیده مدعا این است که یک ترتب عقلی میان این سه طریق وجود دارد؛ و این تقدم و تأخر به لسان دلیل یا جعل شارع مبنی بر حاکم ساختن یا وارد نمودن دلیلی بر دلیل دیگر وابسته نیست.

در لسان روایات جعل اماره - نظیر روایات حجیت خبر واحد - نیز دقیقاً همین معنا استظهار می شود. در لسان روایات، یک ترتب مفروغ عنه لحاظ گردیده است؛ راوی عرضه می دارد: «لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ»^۱؛ یعنی در هر لحظه دسترسی مستقیم به امام علیه السلام و تحصیل علم وجدانی برای من میسر نیست، اکنون چه وظیفه ای دارم؟ حضرت علیه السلام در پاسخ می فرمایند: «خُذْ مَعَالِمَ دِينِكَ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ»؛ یعنی هنگامی که طریق قطع مسدود گردید، از اماره ظنیه استفاده نما و من به تو اجازه عمل به این اماره ظنیه را می دهم.

حتی اگر شارع نیز به این امر تصریح نمی فرمود، مقتضای بنای عقلا و سیره عقلایی در اداره امور همین بود؛ بنابراین آنچه شارع بدان امر فرموده، انطباق کامل با همان روش و سیره عقلایی دارد.

حال اگر هر دو طریق پیشین مسدود گردد - یعنی مکلف نه قطع و علمی به تکلیف داشته باشد و نه طریق و اماره ظنیه ای در دسترس او باشد - از آنجا که مقام، مقام مولویت است، مولا نمی تواند عبد و مکلف خویش را به حال خود رها سازد و بفرماید: «اکنون که راهی برای احراز نداری، نسبت به اغراض الزامیه من هیچ تکلیفی متوجه تو نیست»؛ خیر، اغراض الزامیه شارع به صرف عدم علم از میان نمی رود.

بنابراین در موضعی که نه علم و نه طریق ظنی وجود دارد، شارع مقدس برای صیانت از اغراض خویش تدبیر می فرماید: در آن دسته از اغراض الزامیه که حفظ آنها برای شارع از اهمیتی فوق العاده برخوردار است و به هیچ وجه نباید تقویت گردند - مانند دماء و فروج - دستور به عمل بر طبق اصل الزامی یا همان اصل احتیاط می دهد؛ و در مواردی که پاره ای از اغراض الزامیه، به سبب تزاحم با اغراض ترخیصیه یا به هر جهت دیگر، احراز و حفظ آنها در رتبه نخست اهمیت قرار ندارد، شارع رخصت داده و دستور به جریان اصل ترخیصی [نظیر اصالة البرائة] صادر می فرماید.

این روند، امری کاملاً طبیعی بوده و حاکی از وجود یک ترتب عقلی روشن میان این سه مرحله پی درپی است که مکلف باید نسبت به احکام واقعیه مولا طی نماید. این چکیده مدعای ماست که بسیار اقوی و استوارتر از آن است که نسبت میان امارات و اصول، به تکلفاتی همچون حکومت یا ورود تأویل برده شود.

بر پایه این مبنا، هر دو ثمره و اثری که اصولیان بر تمایز میان امارات و اصول بار کرده اند، به روشنی مترتب می گردد: ثمره نخست، «تقدم امارات بر اصول عملیه» است؛ چراکه پیشتر بیان شد غرض اساسی از تأسیس فارق میان این دو، ارائه مبنایی است که نتیجه آن، تقدم اماره بر اصل عملی باشد؛ و بر این مسلک، چون اماره در رتبه کشف ظنی است و اصل عملی در رتبه عدم کشف و رفع تحیر در عمل، اماره ذاتاً مقدم بر اصل خواهد بود.

ثمره دوم، «حجیت مثبتات امارات دون الاصول» (اعتبار لوازم عقلی و عادی در امارات و عدم اعتبار آن در اصول عملیه) است؛ که این اثر نیز بر همین تفکیک ثبوتی مترتب می گردد و تبیین تفصیلی آن در مباحث آینده ارائه خواهد شد.

تبیین روش مختار

حال در تبیین تفصیلی این مدعا، در آغاز مقدمه‌ای تمهید می‌گردد:

پرسشگر: ...

استاد: توضیح مطلب این است که اساساً سیره عقلایی نیز دقیقاً بر همین نهج استوار است. اگر فرض شود جعل و بیانی از سوی شارع نیز در کار نبود و خود مکلف به حکم عقل درصدد امتثال تکالیف الزامیه مولا برمی‌آمد، چگونه عمل می‌کرد؟ اگر به تکلیف علم می‌یافت، به مقتضای علم رفتار می‌نمود؛ و در صورت فقدان علم، ناگزیر از طریق ظنی بهره می‌جست. حال اگر طریق ظنی خاصی معتبر دانسته شده بود که بدان تمسک می‌شد، و اگر ظن معتبر خاصی نبود، چه باید کرد؟ همان‌گونه که در مبحث انسداد مطرح می‌شود - هرچند استدلال در ما نحن فیه بر پایه دلیل انسداد نیست، لکن ملاک و تقریب عقلی مشابه است - قائل به انسداد می‌گوید: هنگامی که ظن معتبر خاصی در میان نبود، آیا انسان دست روی دست می‌گذارد یا به جای ظن به سراغ وهم و احتمال مرجوح می‌رود؟! عقل حکم می‌کند که در فرض تعذر علم، باید به جانب راجح (ظن) اخذ نمود و از این امر گریزی نیست. حال اگر در مرحله‌ای، نه علم وجدانی حاصل باشد و نه ظنی در میان باشد، مکلف چه باید بکند؟ آیا رواست که نسبت به تکالیف الزامیه مولا کاملاً بی‌تفاوت گردد و مسأله را مهمل گذارد؟ مسلماً چنین رفتاری از منظر عقل و عقلاً پذیرفته نیست. در این مرحله، عقل حکم می‌کند: در آن دسته از تکالیف که محرز است اغراض الزامیه مولا از اموری است که تحت هیچ شرایطی به فوت آنها راضی نمی‌شود، باید بنا را بر عمل به احتیاط نهاد؛ اما در مواردی که مکلف - از بیان خود شارع یا از قرائن دیگر - درمی‌یابد که شارع در آن مواضع، ترخیص و تسهیل بر عباد را راجح می‌داند و به جهت آسان‌گیری بر مکلفان، از استیفای غرض الزامی محتمل صرف‌نظر فرموده است، در آنجا مکلف به اصل براءت عمل می‌نماید و با تکیه بر اذن شارع، عدم تکلیف الزامی را مبنا قرار می‌دهد.

بیان مطلب این است که باید عنایت داشت ترتیبی که در اصول فقه شیعه [میان مراتب قطع، امارات و اصول] تدوین یافته است، ترتیبی بسیار دقیق، عقلی، عقلایی، طبیعی و ذاتی است. البته جعل مولا نیز در این ساحت وجود دارد و تشریع و جعل شارع دقیقاً بر همین سیاق تکوینی و عقلایی استوار گردیده است.

پرسشگر: ...

استاد: مراد از عقل در این مقام، همان عقل عرفی است؛ یعنی همان درک و شیوه‌ای که عقلاً بر پایه عقل عادی و محاسبات عرفی خود در اداره امور و پیگیری اغراض به کار می‌بندند. همان‌گونه که پیشتر تبیین گردید، بنائات عقلایی - آنگاه که به واقع ریشه‌دار و عقلایی باشند - یا از خرد فطری سرچشمه می‌گیرند و یا از تشریع شارع و تعالیم انبیای الهی نشأت یافته‌اند. بنائات عقلایی اموری بی‌ریشه و بدون مبنا نیستند که صرفاً بر اساس توافق اتفاقی و دل‌بخواهی عقلاً پدید آمده باشند؛ بلکه این سیره‌ها بر مبانی استواری تکیه دارند. یکی از مبانی بسیار مهم که گاه در مباحث اصولی مورد غفلت واقع می‌شود، این است که غالب بنائات عقلایی در تاریخ بشر، منشأ در تشریع انبیا و تعالیم ادیان الهی دارند. خداوند متعال نخستین قانون‌گذار و مشرع بوده است و انسان‌ها اصل تقنین و تشریع عادلانه را از پروردگار و فرستادگان او

آموخته‌اند؛ همان‌گونه که در قرآن کریم آمده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ»^۱. آغاز تقنین از اینجا شکل گرفت و سپس بنائات عقلایی بر این اساس قوام یافت؛ به‌طوری که حتی جوامع و عقلایی که به دین الهی باور نداشتند نیز در ساختار تقنین و هنجارهای عقلایی خویش، از میراث ادیان الهی بهره‌های فراوان بردند. در بخش‌های دیگری از بنائات عقلایی نیز مبنای سلوک، حکم صریح عقل است؛ یعنی عقلا به دلیل وضوح حکم عقل، راهی جز اتخاذ آن سیرت نداشتند. در این مقام نکته دقیق‌ی مطرح است مبنی بر اینکه: هرگاه عقلا بر امری اتفاق نظر داشته باشند، این اتفاق همگانی خودبه‌خود کاشف از آن است که عقل سلیم بدان حکم نموده و چنین وفاقی را میان آنها شکل داده است. بنابراین، یکی از مطمئن‌ترین راه‌ها برای کشف حکم عقل ناب و فطری، آن است که ملاحظه شود عقلای بشر از آغاز تا فرجامِ و نه صرفاً در برهه‌ای خاص از تاریخ یا در جامعه‌ای دون جامعه دیگر همگی بر آن روش مشی کرده باشند. تمامی عقلا در طول تاریخ، قبح سرقت و قتل نفس ناحق را پذیرفته‌اند؛ چنانکه قرآن کریم حتی درباره قایل می‌فرماید: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ»^۲؛ و منشأ ندامت او این بود که بر اساس عقل فطری، قبح و زشتی عمل خویش را درک می‌کرد. این وفاق عقلایی، کاشف از آن است که زیربنای مسأله، حکم عقل است؛ زیرا ما به الاشتراک عقلا، عقل است؛ درحالی‌که بشر در منافع و سلايق همواره دچار اختلاف است: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَجَعَ رُبُّكَ»^۳؛ و این رحمت الهی همان حجت پروردگار است که یا در کلام وحی و سنت امام علیه السلام تجلی یافته و یا در عقل فطری انسان‌ها به ودیعت نهاده شده است. آنچه عقلا را بر یک محور واحد گرد می‌آورد، یا عقل فطری آنان است و یا خدای یگانه و مبدأ متعال.

پرسشگر: ...

استاد: تبیین تفصیلی این نکته در جای خود مطرح خواهد شد؛ اکنون ورود به تفصیل بحث پیگیری می‌شود تا ابعاد مسأله روشن‌تر گردد. هدف از مباحث گذشته، ارائه لب مدعا و تبیین مغز نظریه مختار بود تا ذهن با مبنا مأنوس شود.

مقدمه

اکنون پیش از ورود به جزئیات، مقدمه‌ای تمهید می‌گردد:

تردید نیست که مولای حکیم دارای اغراض الزامیه‌ای است که این اغراض به افعال مکلفان تعلق گرفته است؛ بدین معنا که اغراض الزامیه مولا وابسته به تحقق افعالی در خارج است که از عبد صادر می‌شود تا در پرتو آنها مصالح ملزمه استیفا گردد.

مولا در همان هنگام جعل و تشریع تکالیف الزامیه - یعنی در مرحله ثبوت و پیش از رسیدن به مقام بیان و اثبات - از آنجا که حکیم است، می‌داند که مکلف در مقام مواجهه با احکام واقعی و تلاش برای تحقق بخشیدن به تکالیف و

۱. سوره بقره: ۲۱۳.

۲. سوره مائده: ۳۱.

۳. سوره هود: ۱۱۸ و ۱۱۹.

استیفای اغراض الزامیه او، ناگزیر به یکی از سه حالت مبتلا می گردد [که مراتب احراز و وظیفه را رقم می زند]. مولای حکیم در مرحله ثبوت و پیش از تشریع، می داند که مکلف در مواجهه با تکالیف الزامیه پس از مقام بیان، قهراً به یکی از سه حالت مبتلا می گردد؛ از این رو در مقام انگیزش عبد به سوی امتثال و تحصیل اغراض الزامیه، این حالات سه گانه را در افق تشریع خویش لحاظ می فرماید.

حالت نخست آن است که عبد به بیان شارع، علم وجدانی و قطعی پیدا کند؛ چنانکه خداوند متعال می فرماید: «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»^۱ یا می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۲؛ عبد مستقیماً به تبیین و ابلاغ پیامبران علم حاصل نماید. در این فرض، وظیفه عبد کاملاً روشن و بدیهی است؛ زیرا با حصول قطع و علم وجدانی، بر مکلف منجز می گردد که در پی استیفای غرض الزامی مولا برآید و به تکلیف الزامی عمل نماید.

اما مولا می داند که گاهی عبد به دلایل گوناگون - اعم از اختلاف ادله بر اثر منع جائزات و ستم پیشگان، یا حتی قصور و مانند آن - به بیان مستقیم تکالیف الزامی دسترسی پیدا نمی کند. در این وضعیت، از آنجا که استیفای اغراض الزامیه متضمن مصالح مکلف است، مولا نمی تواند بنده خود را بلام تکلیف رها سازد؛ بلکه باید راهی فراروی او نهد تا به آن اغراض نائل آید. در این مرحله، عبد اگرچه علم ندارد، اما راه های ظنی در اختیار او قرار می گیرد؛ اخباری از راویان ثقة می رسد، یا شهرت و اجماعی منقول حاصل می شود. در چنین موقعیتی، مقتضای عقل و حکمت مولوی آن است که مولا طریقی را که احتمال دستیابی به اغراض الزامیه در آن کثیر یا اکثری است - یعنی امارات و راه های ظنیه ای که به احتمال اقوی کاشف از واقع هستند - برای عبد حجت قرار دهد و عمل بر پایه آن را الزام فرماید. بنابراین - با فرض تحلیل رفتار یک مولای حکیم و عقلایی - هنگامی که علم حاصل نیست اما طرق ظنیه کاشفه در دسترس است، بهترین تدبیر برای تحصیل اغراض الزامی، ارجاع مکلف به همین امارات و راه های کاشفه است. اینکه شارع کدام دسته از امارات را معتبر می شمارد و از کدام سلب حجیت می کند، مسأله ای است که در رتبه بعد مطرح می شود؛ لکن اصل ارجاع به راه های کاشف در رتبه فقدان علم، ضرورتی عقلی و ثبوتی است.

سرانجام، مولا در مرحله ثبوت، فرض سومی را نیز لحاظ می فرماید که عبارت است از ظرف تعذر هر دو طریق پیشین؛ یعنی حالتی که مکلف نه راهی به علم قطعی دارد و نه طریق ظنی معتبری در اختیار اوست. در این تنگنا نیز مولای حکیم عبد را رها نمی سازد؛ چراکه اغراض الزامیه همچنان در لوح واقع ثابتند و عبد باید در راستای استیفای آنها اقدام نماید. در این فرض، چاره چیست؟

در آن دسته از اغراض^۳ الزامیه که حفظ آنها نزد مولا از درجه ای از اهمیت برخوردار است که فوت آنها به هیچ نحوی سزاوار نیست، مولا عبد را ملزم به احتیاط می نماید؛ یعنی دستور می دهد به مقتضای احتمال عمل کند و جمیع احتمالات

۱. سوره بقره: ۲۱۳.

۲. سوره نحل: ۴۴.

۳. تعبیر به «اغراض» به جای «تکالیف» در اینجا اولی و دقیق تر است، زیرا بحث در مقام ثبوت در نزد مولاست

تکلیف و اغراض الزامیه محتمله را به گونه ای اتیان نماید که فراغ ذمه و وصول به غرض قطعی گردد. این موضع، جایگاه جعل اصل عملی الزامی - خواه اصل احتیاط باشد یا استصحاب الزامی - جهت صیانت از اغراض ملزمه مولا است. معنای جعل اصل الزامی آن است که مولا در مقام تشریع لحاظ می فرماید که اگر مکلف برای تحقق اغراض الزامیه، نه به علم و نه به کاشف ظنی دسترسی نداشته باشد، موظف به بذل جهد و تلاش است؛ بنابراین در آن دسته از تکالیف که غرض الزامی مولا امری بسیار خطیر است و «لَا يَنْبَغِي أَنْ يَفُوتَ» و احراز آن در هر حال برای شارع اهمیت دارد، باید به اصل احتیاط - یعنی اصل عملی الزامی - عمل شود.

اما در مواردی که اغراض الزامیه در مرتبه ای از اهمیت قرار دارند که در نزد مولا نفویت پذیرند؛ یعنی مولا ملاحظه می فرماید که ترخیص عبد در این مواضع، آسیبی به اغراض بنیادین و اهم او وارد نمی سازد و در موازنه میان حفظ آن غرض و غرض تسهیل و گشایش بر بندگان، مصلحت تسهیل و ترخیص راجح می گردد، در چنین موضعی مولا اصل ترخیصی [همانند برائت] را جعل می فرماید تا عبد مجاز به ارتکاب یا ترک باشد.

مدعا این است که این مراتب سه گانه [علم، اماره، و اصل]، مراحل عقلی هستند؛ بدین معنا که حتی پیش از ورود مولا به مرحله تشریع و پیش از جعل اماره یا اصل عملی برای مکلف، ذاتاً چنین ترتبی میان این حالات و مراتب وجود دارد. هنگامی که این ترتب ذاتی و عقلی ثابت باشد، قهراً هر بیانی که از سوی شارع صادر گردد، ناظر به این ترتیب عقلی بوده و بر آن حمل و تطبیق می شود.

همان گونه که پیشتر نیز در مباحث دیگر بیان شد، هرگاه یک بنای راسخ عقلایی یا یک حکم بین عقلی در موضوعی برقرار باشد و سپس بیانی شرعی موافق با آن صادر گردد، معنایش این است که شارع مقدس همان مطلبی را که برای عقلای بشر ملموس و قابل درک بوده، تشریع فرموده و دستور به التزام بر همان نهج داده است.

به نظر می رسد جعل حجیت برای امارات و اصول عملیه دقیقاً بر پایه همین سیرت عقلایی و ترتب ذاتی تحقق یافته است؛ و این همان مقدمه ای است که تمهید آن مد نظر بود.

پرسشگر: ...

استاد: تطابق با واقع، چیزی جز راه های احراز واقع نیست. راه های احراز واقع یا از سنخ علم وجدانی و قطع است؛ یا از سنخ کشف ظنی (امارات)؛ و یا در صورت انسداد هر دو، عمل بر طبق اغراض اهم مولا (اصول عملیه) می باشد.

پرسشگر: ...

استاد: غرض مولا از این تشریع و هدایت آن است که راه را برای دستیابی حداکثری مکلف به اغراض الزامیه اش بگشاید؛ زیرا این مکلف است که در مقام امتثال نیازمند ارائه طریق است. مکلف هنگامی که واجد علم است، راهی جز عمل به علم ندارد؛ و تشریع، راهگشای عبد برای تحصیل این اغراض به صورت اختیاری است. اگر ذات اقدس الهی می خواست خود به طور مستقیم و تکوینی اغراضش را محقق سازد - نَعُوذُ بِاللَّهِ خدای قاصر از این امر نیست - با قدرت قاهره و به طریق اجبار همه انسان ها را مؤمن می ساخت؛ چنانکه در آیه کریمه می فرماید: «إِنْ نَشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ لَهَا

خَاضِعِينَ^۱. لکن سنت و مشیت الهی بر هدایت و تکلیف اختیاری بندگان استوار گردیده است. بنابراین، تمام مقصود آن است که راهی پیش روی عبد گشوده شود تا اغراض الزامیه مولا به دست خود عبد محقق گردد.

پرسشگر: ...

استاد: شارع در مقام تعیین تکلیف، از همان آغاز لحاظ می فرماید که طریق مکلف برای نیل به اغراض مولا، منحصر در یکی از این راه های سه گانه است: طریق نخست، عمل بر مقتضای علم و قطع است؛ و مولا در این مرتبه صرفاً طریق مکلف را تثبیت می نماید. هنگامی که مکلف قطع حاصل کرد، مولا عقلاً نمی تواند او را از عمل به قطع نهی کند و بفرماید: «به قطع خود عمل منما!»؛ زیرا نهی از عمل به قطع مستلزم تناقض است؛ بدین معنا که به قاطع گفته شود: «قطع پیدا کن که قطعت خطاست!»، درحالی که اجتماع قطع به شیء با قطع به خطای آن محال بوده و مساوق با زوال قطع خواهد بود.

پرسشگر: ...

استاد: در این صورت، عبد وظیفه خویش را به انجام رسانده و هیچ گونه قصور و تقصیری متوجه او نیست؛ زیرا وی بر طبق علم و قطع خود عمل نموده و مع ذلک احراز واقع برای او میسر نگردیده است؛ از این رو عبد در این فرض، شرعاً و عقلاً «معذور» است. معنای معذور بودن عبد آن است که معقول نیست مولا از چنین عبدی بازخواست نماید یا از او بخواهد که غرض الزامی واقعی را امتثال کند؛ درحالی که عبد بر اساس قطع خویش، علم دارد که غرض الزامی مولا بر خلاف واقع فعلی است؛ تکلیف نمودن به چنین امری از عبد، تکلیف به غیر مقدور است. این مسأله به طور مبسوط در کلمات استاد شهید صدر رحمته الله علیه در مبحث «جمع میان حکم ظاهری و حکم واقعی» مورد مذاقه قرار گرفته است که تفصیل آن در این مقام موضوعیت ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: میان آنچه ما بیان می کنیم و مبنای استاد شهید صدر رحمته الله علیه هیچ گونه منافاتی وجود ندارد. چنانکه توضیح آن خواهد آمد. که در متن رعایت همین ترتیب و ترتب عقلی، گاه «قوت احتمال» ملحوظ می گردد و گاه «قوت محتمل». به بیان دیگر، فرمایشات استاد شهید رحمته الله علیه صحیح است، اما نکته اساسی و ریشه ای آن است که یک ترتب عقلی و ذاتی میان این مراتب برقرار است. این ترتب عقلی، در مرتبه ای متقدم بر مسأله «تزامم حفظی» قرار دارد؛ یعنی پیش از آنکه نوبت به التزامم حفظی در احکام ظاهریه و کیفیت سلوک شارع در مقام التزامم ملاکات برسد، عقل ذاتاً حکم به این ترتب مراتب می نماید. نظریه التزامم حفظی در حقیقت مترتب بر همین ترتب ذاتی عقلی و ثمره آن به شمار می آید.

پرسشگر: ...

استاد: بسیار خوب؛ نحوه بیان اثباتی در این ساحت چندان مداخلیت ندارد؛ شارع با هر لسانی که بیان فرماید. خواه با لسان ورود و خواه با لسان حکومت، همان گونه که استاد شهید رحمته الله علیه نیز بدان اشاره دارند. ملاک بنیادین آن است که این ترتب باید به نحو کامل رعایت گردد. هنگامی که این ترتب ذاتی پذیرفته شد، فارق حقیقی میان امارات و اصول خود به خود

روشن می شود و دیگر نیازی نیست که در مقام اثبات در پی کشف لسان حکومت یا ورود باشیم؛ زیرا به حکم عقل: در ظرف حضور علم، نوبت به عمل به اماره نمی رسد؛ در ظرف قیام اماره، مجال برای رجوع به اصل عملی باقی نمی ماند؛ و در فرض اجرای اصل عملی، اگر غرض الزامی فوق العاده مهمی در میان باشد، عقلاً نباید به اصل ترخیصی تمسک جست. حقیقت مدعا منحصرأ بر همین ترتب ذاتی استوار است.

پرسشگر: ...

استاد: همان گونه که پیشتر تبیین شد، اگر فرضاً هیچ بیانی از جانب شارع صادر نمی گردید و خدای متعال نه اماره ای را جعل می فرمود و نه اصل عملی را تشریع می کرد، عقل سلیم خود به تنهایی حکم می کرد که باید بر طبق همین انضباط رفتار شود؛ بدین نحو که: اگر به تکلیف مولا علم یافتی، به علم عمل نما؛ اگر علم حاصل نشد، به طریق ظنی رجوع کن؛ و اگر طریق ظنی نیز مفقود بود، نوبت به عمل به اصل می رسد که یا احتیاط الزامی است و یا برائت ترخیصی. این تقدم و تأخر، در رتبه ای پیش از بیانات و اصطلاحات اصولیان قرار دارد. در واقع، اعظام اصولیین این توجیهات اثباتی را صرفاً برای تبیین و توجیه همین ترتب عقلی ارائه کرده اند؛ درحالی که خود این ترتب عقلی، گره از مسأله می گشاید و نیازی به این اصطلاحات و تکلفات اثباتی باقی نمی گذارد. غرض، ابطال فرمایشات بزرگان نیست؛ بلکه مقصود آن است که آن بیانات همگی متفرع بر این ترتب عقلی ذاتی هستند؛ و آنچه گره گشای حقیقی مسأله است، همین ترتب عقلی حاکم بر مراحل سه گانه است.

حال در مواجهه با این ترتب عقلی، اگر ادعا شود که شارع در دلیل اصل، شک را در موضوع اخذ کرده است - خواه اخذ کرده باشد و خواه اخذ نکرده باشد - این ترتب عقلی در جای خود استوار و ثابت است. شارع مقدس نیز تشریع خویش را دقیقاً هماهنگ با این واقعیت عقلی سامان داده است؛ خواه لسان دلیل را به صورت: «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ» تنظیم فرماید و خواه با تعبیر: «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ»؛ با هر تعبیری که وارد شده باشد، غایت کلام شارع آن است که در فرض فقدان علم و دسترسی نداشتن به طریق ظنی معتبر، نوبت به جریان اصل عملی می رسد.

در این مقام مسأله دیگری مطرح است که جا داشت در اشکالاتان، به این نکته اشاره کنید که وجه تمایز میان ظن معتبر و ظن غیرمعتبر چیست و چرا ظن معتبر بر ظن غیرمعتبر مقدم دانسته می شود؟ در ترتب عقلی پیش گفته، صرفاً بیان شد که مکلف در رتبه نخست باید به علم عمل کند، و در صورت تعدر علم به طریق ظنی رجوع نماید، و در فرض انسداد طریق ظنی به وظیفه عملیه (ترخیص یا احتیاط در محتمل الزامی) اخذ کند. پرسش اساسی این است که در مرحله دوم - یعنی در فرض فقدان علم و وجود طرق ظنیه - به چه دلیل طریق ظنی معتبر بر طریق ظنی غیرمعتبر تقدم می یابد؟

پاسخ آن است که این موضع، دقیقاً نقطه ای است که شارع مقدس باید در آن مداخله و ورود نماید. اما سر این ورود چیست؟ در اینجا است که نظریه استاد شهید، آیت الله صدر رحمته الله علیه [پیرامون تراحم حفظی و تعیین دایره امارات بر اساس قوت احتمال و قوت محتمل] جایگاه حقیقی خویش را می یابد. بنابراین، مقصود آن نیست که بیانات و نظریات بزرگان اصولی از بنیاد باطل شمرده شود؛ بلکه غرض آن است که تبیین گردد تمامی آن فرمایشات، متفرع بر این ترتب عقلی هستند. اگر این ترتب عقلی اصل قرار گیرد و به درستی لحاظ شود، بسیاری از گره ها و دشواری های مربوط به تبیین فارق میان امارات و اصول، در پرتوی آن مرتفع خواهد گردید.

ادامه این بحث، ان شاء الله در جلسه آینده پیگیری خواهد شد.

و صلی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین



مؤسسہ حفظ و نشر آثار آیت اللہ اراکی